

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سید هاشم سدید

۰۷ جون ۲۰۱۸

در پناه خدا باشید، آقای ولی محمد آریا!

قسمت دوم

به هر گونه ای که ببیندیشیم، با وسائل ترسناک و گوناگون شکنجه نمودن، با اره پارچه پارچه کردن، سوختاندن، در آب خفه ساختن، تبعید نمودن، حق و آزادی های طبیعی و سیاسی - اجتماعی انسان ها را سلب کردن بر اساس خواست و هدایت ارباب کلیسا، در اروپا به مثابه یک واقعیت غیر قابل انکار وجود داشت.

همه این اعمال نامعقول، ناپسندیده و وحشیانه به دستور کلیسا - به حق یا به ناحق - مطابق به تعالیم خدائی که تصویری شد خدای مسیحیت است و اجرای همین گونه اعمال در مورد گناه کاران خواسته او می باشد، اجراء می شد.

در مقابل این ها کسانی که به انسان و به حقوق و آزادی های او احترام می گذاشتند، انسان هایی مانند الکساندر گرهام بل و نیکولای تسلا و توماس ادیسون و ایساک نیوتون و آلبرت انیشتاین و چارلز رابرت داروین و لوئی پاستور و مونتسکیو و روسو و ولتر و کانت و نیچه و دوکولانژ و... بودند که کار های ارزنده ای، به خصوص گروه دوم که کار های ماندگار و باارزش در زمینه خردگرایی و منطق و فلسفه و انسان گرایی و حقوق و آزادی های فردی و مردم سالاری برای بشریت انجام دادند.

من در مورد هر یک از این دو دسته، همانطور که باید باشد، قضاوت جداگانه نموده ام. و این کار را یک کار معقول، انسانی، بجا، پسندیده و منصفانه می دانم. کاری که بیگمان میلیون ها انسان آزاداندیش و محقق و مسؤول و معقول آن را صحیح می دانند؛ غیر از کسانی که، البته در خصوص کلیسا و دین و دینداری، نیروی سائقه احساسات دینی شان بر قضاوت های منصفانه و انسانی و معقول آن ها غلبه سنگین دارد.

دوگونه دیدن من برای دوگونه بودن انسان ها و دوگون بودن اندیشه ها و برخورد ها است، آقای آریا عزیز، نه به دلیل آشفتگی در ذهن من!!

- خوب است که بالاخره اعتراف می کنید که راهی که رفته اید یا می روید "بیراهه" ای بیش نیست! بزرگان با تجربه ما گفته اند که اول اندازه بگیر، بعد بپُر. انسان های باهوش و با تجربه همیشه چنین سخنان خوب را آویزه گوش شان می کنند.

- خلاف آنچه شما عزیز فکر می کنید، من از شروع بحث میان شما محترم و آقای بارز، متوجه مطلب بوده ام. از نوشته های من به خوبی پیداست که من در ارتباط آنچه میان شما دو محترم جریان داشت، حرفی بر زبان نیاورده ام. تنها چیزی که از آن بحث برداشته ام، یکی پنداشتن خدای اسپینوزا و خدای ادیان بود، که برای من بنابر دلائلی که قبلاً

پیشکش شده است، قابل قبول نبود. چرا؟ چون این حرف حقیقت ندارد. حقیقت؛ یعنی این که خدای مخلوق و پرورده دستگاه دین با خدای مخلوق و پرورده آن فیلسوف، به استثنای یک نظر، هیچ شباهتی باهم ندارند.

شما به حرف های من اعتناء نمی کنید، چون درد ها و دغدغه های دیگر دارید، اما درد من درد حق و حقیقت دیدن و حقیقت گفتن است. شما در جامعه ای زندگی می کنید، که از آن جامعه توقعاتی دارید. برای شما زیستن بدون هواداری جامعه شاید مقدر نباشد، ولی برای من زیستن بدون تقبل کلام حق، اصلاً مقدور نمی باشد.

– من عادت ندارم زیاد به عقب نگاه کنم، زیرا هر خم و پیچی را که طی نموده ام به خوبی مشاهده کرده و تمام جزئیات آن را به خاطر سپرده ام و آن را در هر مرحله تازه ای با آنچه روبه رو می شوم تطبیق و قیاس نموده به پیش می روم. در جهان شتابان ما بار بار ایستادن و بار بار به عقب نگاه کردن سبب می شود که انسان از قافله به عقب بماند. بناءً گوشه ای از حافظه را باید به صفت دفترچه یادداشت ها برای چیز های ضروری و استفاده در وقت نیاز اختصاص داد و با چشم ها و گوش های باز بی وقفه به پیش رفت. ضرب المثل آتی به زبان انگلیسی از زمان تحصیل در رشته ادبیات و زبان انگلیسی تا امروزه روز به عنوان رهنمودی ارزشمند در اولین صفحه کتاب ذهن من جا دارد: A rolling

stone gathers no moss

– در رابطه با "اغفال ورزی"، کسانی که مراحل تقلید و شنیدن بدون ارزیابی سخن و مفهوم را طی کرده اند، می دانند که من هدف اغفال گری یا "به زمین زدن" کسی را ندارم. شما هم اگر کمی به اندیشیدن عمیق و مستقل عادت می داشتید، می پذیرفتید که مثلاً سؤال من در مورد "اصل ناهمخوانی" و "باور" عجیب به "نامتناهی" بودن در صورتی که به "عدم" نیز معتقد هستیم، چقدر واهی و سست است. باوری که هزاره ها وجود داشته و کسی به درستی و نادرستی و ابهامی که در آن وجود دارد توجه نکرده است. خواست من، در واقع، باز کردن این نوع گره ها است، نه مانند سوفسطائیان با بازی با کلمات سیاه را سپید و سپید را سیاه نشان دادن!

– بحث شما با آقای بارز شروع شد. من از آغاز سخن، بر بنیاد نتیجه گیری های پیشین، به این نکته اشاره و تأکید داشته ام که اسپینوزا خداشناس نبود. این سخن را با شناختی که از خدای ادیان داشتم نوشته ام، آنهم چون شما وی را خداشناس معرفی کردید. نوشتنم که خدا شناس دانستن اسپینوزا از نظر یک مسلمان، که شما محترم باشید، قابل دقت است. اسپینوزا خداشناس بود، اما خدای وی صفاوت خدای ادیان را نداشت. برای یک مسلمان خدای اسپینوزا نمی تواند جای خدای او را بگیرد. به این فکر نکنید که من یک انسان متدین هستم یا نیستم. باز کردن یک گره کور و یک بحث گنگ وظیفه هر انسانی است که می تواند آن گره را باز کند.

من پیش از آن می دانستم که اسپینوزا به خدائی که خود از راه اندیشه های مستقل و آزاد به او رسیده است، باور دارد. ولی بحث در این جا بر سر یکی بودن و یکی نبودن خدای اسپینوزا با خدای دین است. از نامتناهی بودن خدای اسپینوزا و خدای دین اسلام به طور مثال که بگذریم، آیا شما سائر صفات خدای دین اسلام را در وجود خدای اسپینوزا سراغ گرفته می توانید؟

اگر می توانید، آن را با دلائل و زبان خود، با دلائل و زبان اسپینوزا و از دید دین اسلام، که قرآن و حدیث است، یک به یک به عنوان حجت و سند ارائه کنید. وقتی چنین چیزی ممکن نباشد، باید بپذیریم که خدای اسپینوزا و خدای دین یکی نیست. فراموش نکنید که با انکار یک صفت از کمابیش دو صد صفت خدای دین اسلام انسان مسلمان دیگر مسلمان باقی نمی ماند!

پس این گفته شما محترم که من قبلاً او را بیخدا معرفی کرده و بعد از این که آقای بارز چیز هایی نوشته اند، با هموائی با ایشان از نظر قبلی خویش عدول نموده و او را باخدا خوانده ام، کذب و بهتان محض است.

- "وقتی آقای سدید در هم‌نوائی با آقای بارز دید که این شاهد خدانشناسی ایشان، خدانشناس است، با چرخشی در استدلال..."

جناب آریای عزیز:

۱. عرض کردم که با سند ثابت کنید که من در کجا نوشته‌ام که اسپینوزا خدانشناس نبود. از هوا گز نکنید. سند و مدرک؛ آریای عزیز!

۲. من در کجا اسپینوزا را برای آنچه شما "خدانشناسی" من می‌نامید، شاهد آورده‌ام. در این مورد هم سخن تان بی‌پایه است؛ مانند سائر سخنان تان!

۳. از همه مهم‌تر، با کدام دلیل و منطق شما محترم از ترکیب "نمی‌دانم" نتیجه گرفته‌اید که من خدانشناس هستم. کسی که خود را خدانشناس یا خدانشناس معرفی می‌کند، با صراحت باور یا تصویری را که در مورد خدا دارد، اگر از ناحیه‌ای نگرانی یا هراس نداشته باشد، ابراز می‌کند. تنها "نمی‌دانم" را کسی هیچ وقت منطقاً حمل بر رد یا قبول یک نظر نمی‌کند. این سخن را با مثالی توضیح می‌کنم: شما محترم از بیرون به خانه تشریف می‌آورید. مادر بچه‌ها بعد از گذشت یکی - دو ساعت و بعد از این که شما یک پیاله چای یا قهوه را نوش جان کردید و کمی رفع خستگی نمودید، به شما محترم می‌گویند که شنیده‌ام امروز صبح در همسایگی‌های ما طفلکی را موتر زده است. شما عزیز در جواب می‌گویید: "نمی‌دانم"، چون واقعاً از این موضوع بی‌خبر هستید. حال، از کجائی این "نمی‌دانم" می‌توانیم چنین استنباط کنیم که شما عزیز منکر چنین حادثه‌ای شده‌اید؟ جواب شما محترم حاکی از بی‌خبری شما از وقوع حادثه است؛ نه از وقوع یا عدم وقوع آن. اما به دلایل عدیده‌ای باور شما نزدیک به این است که چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده است، زیرا اول) بی‌احتیاطی یکی از خصلت‌های کودکان است؛ دوم) امکان پیدا شدن عوارض تخنیکی در موتر وجود دارد؛ سوم) از راننده هم می‌تواند بی‌احتیاطی یا اشتباهی شده باشد و چهارم) امکان این که چنین یک حادثه‌ای غم‌انگیز را مردم از دل خود بسازند، خیلی کم است. با آن، چون انسان‌ها عادت به قصه‌پردازی - حتی ساختن غم‌انگیزترین قصه‌ها - دارند، به صورت قطعی چیزی گفتن در چنین موردی، تا خود شما چیزی را به گوش‌های خود نشنوید و با چشم‌های خود نبینید، برای یک انسان متعهد به گفتن حرف حق، چون شما، کار دشواری است.

خلاصه کلام: به خصوص شما محترم با آن همه هوش و فراست نباید نمی‌دانم من را حمل بر انکار یا اقرار کنید؛ همان‌گونه که هیچ انسان باهوش دیگری این کار را نمی‌کند!

- بحث من بر مبنای حرف‌هائی ادامه پیدا کرده است، که شما محترم آن‌ها را به میان کشیده‌اید. عادت من همین است که هر موضوع و هر سخنی را وقتی قابل بحث باشند، با ارائه یک یا چند مثال مورد کندوکاو قرار می‌دهم. شما به وجود تناقضات در صحبت من اشاره می‌کنید. چنین چیزی درست نیست. تمام بحث پیرامون یک نظر ادامه داشته است: تفاوت خدای اسپینوزا با خدای دین. اگر در جریان بحث ذکر از موسی یا مولانا و ماندلا و گاندی و هیتلر یا قذافی و امین و کنفوسیوس و نانک و طالب و داعش یا خیام و... به عمل آمده است، همه به همان یک بحث مرتبط بوده است. من با ادای هر کلمه در بحثی که با شما جریان پیدا کرد، به توضیح و تشریح همان یک مسأله پرداخته‌ام؛ هدفمند و بدون تناقض!

اگر کمی نوشته‌ها را با وسعت نظر و دقت، در یک فضای آرام مطالعه کنید، مطمئناً نتیجه‌ای غیر از آنچه گرفته‌اید، از آن خواهید گرفت!

- با کلمه "هردم خیال"، که شما آن را به من نسبت داده اید، موافق نیستم؛ اما با "بحر طوفانی" خواندن این بحث به تمام معنی موافق هستم. بحری که ناخدای هر کشتی در گل نشسته ای نمی تواند در آن غوص مروارید های درشت و درخشان حقیقت کند.

خدا، شاید، همانگونه که دکارت باور داشت، همه را یکسان عقل داده باشد، ولی صیقل دادن عقل به دست خود انسان است. یکی پای آن را در زنجیر افکار پوسیده و کهنه و مهمل می کند و جلو بالندگی و رشد آن را می گیرد و دیگری عقل را نعمتی دانسته به آرایش و پالایش و ستایش آن می پردازد؛ نه از بحری هراس دارد و نه از طوفانی، مانند ابوالعلاء معری که با همه نابینائی از صد ها هزار بینا، بیناتر بود!

- "چنانچه استدلال و برهان او را (اشاره به آقای بارز) در تردید و مکافات اخروی، میرهن و منطقی نمی دانم." هرچند روی سخن در اینجا به طرف آقای بارز است، اما من، به دلیل اهمیت بحث، می خواهم به اجازه شما محترم و محترم بارز صاحب به این سخن بپردازم:

سال - دو سال پیش، پاپ فرانسیس، رهبر فعلی کاتولیک های جهان، دوزخ، بدترین مکان برای مجازات اخروی را، چیزی را که در تورات و انجیل - همچنان در قرآن - بار ها از آن سخن رفته است و عیسی مسیح نیز برای تنذیر مردم بدان اشاره داشته بود با صراحت کامل قصه و افسانه خواند. خیلی از روشنفکران دینی معاصر نیز، به گونه ای پراکنده سخنان دین را به نحوی، با زبان صریح یا به تلویح و تملیح تردید نموده اند.

یک هزار سال پیش معری، یک شاعر نابینا، ولی روشن روان، یک انسان آگاه و متفکر واقعی و نترس و به تمام معنی با خبر از دین، بسا از سخنان دین را تردید نمود.

من زمانی مقاله ای نوشتم که طی آن سؤال شده بود که آیا خدا پیش از آن که انسان را بیافریند دوزخ را آفریده بود، یا پیش از آن که دوزخ را بیافریند انسان آفریده بود. و چرا های چندی! در این مقاله من شکی به فعل و علم و توانائی خدا نکرده ام. هدف من در این مقاله تنها تردید تفکرات نارسای انسان در مورد خدا بود. خدائی که در حین مهربانی، برای تنبیه انسان دوزخی را به وجود می آورد که تنها تصور آن خون را در رگ های انسان خشک می کند، چه رسد به افتیدن در آن. جائی را که انسان با همه سنگدلی اش برای دشمن خود هم آرزو نمی کند!

این مقاله را پیدا کنید و بخوانید، اگر خواستید به سؤال هائی که در آن وجود دارد جواب بگوئید - برای روشن شدن من، لطفاً!

کتابی که یک حرف آن هم با تردید برخورد، می تواند دو حرف و به همین منوال حرف های دیگر آن نیز با تردید برخوردند.

این که شما این سخن را منطقی می دانید یا نمی دانید، تغییری در حقیقت و در واقعیت چیزی به وجود نمی آورد. حقیقت این است که مثلاً آقای سروش، مانند تعداد دیگری از اندیشمندان معاصر دینی جهان اسلام، گاهی با کلام صریح و زمانی هم با اشاره و ایجاز و استعاره مکافات و مجازات را سخن بامایه نمی داند؛ همانگونه که کسانی مانند طهطاوی و عبده و قاسم امین مصری کم و بیش یک صد سال قبل علیه تعالیم صریح دین بر می خیزند و خواهان محدودیت حقوق مردان در موضوعاتی مانند چند همسری، و ازدواج و طلاق و ارث و الغای قانون سنگسار و یک سلسله مسائل دیگر می گردند - دهه ها قبل از نصر ابو زید و طارق رمضان و شبستری و عابد الجابری و فانون و شریعتی که از رفتن به مسجد به خاطر گم شدن بوت هایش ابراز بیزاری می کند و خیابان را بر مسجد برای بودنش با خدایش ترجیح می دهد و...

طارق رمضان، نواسه حسن البناي معروف، کسی بود که می خواست اسلام را با اروپائی بودن سازگار کند. او می خواست دوگانگی که اسلام را در برابر غرب قرار می داد، از بین ببرد. رمضان به این باور بود که برای رسیدن به این منظور باید اصول اسلامی را از فرهنگ شکل گیری اولیه آن جدا ساخت، و آن را به واقعیت های فرهنگی اروپای غربی گره زد (کتاب "گزیده ای از آرای متفکران در باب اسلام، شریعت، دموکراسی و حقوق بشر).

فرهنگ شکل گرفته اولیه اسلام، یعنی چه؟ و چه گونه آن فرهنگ شکل گرفته اولیه را با واقعیت های فرهنگی اروپا سازگار کرد؟ شما محترم لطفاً واقعیت های فرهنگی اروپائی مورد نظر رمضان را یک به یک توضیح کنید و ببینید که کجای اسلام با آن واقعیت ها، یا کجای آن واقعیت ها با اسلام سازگاری دارند. کدام یک به پای کدام یک باید قربانی شود؟

آیا اروپائی ها برای دادن چنین یک قربانی آماده هستند؟ طارق رمضان، مردی آگاه از دین، می خواهد خیلی چیز ها، از جمله باور به مکافات و مجازات را در پای فرهنگ اروپا قربانی کند؛ زیرا مفهوم دینی آن در نظرش خوار شده است.

منظور از آوردن این مقدمه این است که، اول شما با دلایل مبتنی بر سند (کتاب های تورات و انجیل و... را به عنوان سند پیش نکنید، چون موثقت این کتاب ها را ده ها و صد ها هزار انسان، از جمله اشخاصی که از آن ها در فوق به عنوان مثال نام برده شد، زیر سوال برده اند) به استدلال ها و استنتاجات افراد یاد شده جواب بگوئید. اگر موفق شدید، بعد از منطقی بودن یا منطقی نبودن سخنان آقای بارز و باور خود یاد کنید. دوم "اسب شاخ دار" را به ما نشان بدهید، بعد به تهیه فملی از آن اقدام کنید!!

بعد فرونشستن طوفان نوح، خدا ضمن صحبت با نوح، از کاری که شده بود ابراز ندامت می کند. آیا چنین چیزی از خدائی که همه چیز دان و همه چیز بین است، خدائی که هم از گذشته واقف است و هم از آینده، می تواند قابل باور باشد؟ خدای همه چیز دان و همه چیز بین و ندامت، شاید از نظر دین و دیندار وجود داشته باشد، اما از نظر من به هیچ وجه نمی تواند قابل تصور باشد!

شما محترم متوجه تناقض درجائی که تناقض و ابهام وجود دارد نمی شوید، چون ذهن تان همراه با اندیشه و موضوعات اندیشه های تان قبلاً چنان ریخته شده است که در هر چیزی که در آن ظرف ننگند تناقض می بینید، اما تناقضات محتوای ذهن خود را متوجه نمی شوید!

اگر یکبار جرأت کردید و یکی از تناقضات مضمون اندیشه و باور های دینی خود را بر زبان آوردید، من آفرین چه که حاضرم داستان شما را نیز ببوسم. در غیر آن با همه احترامی که به شما دارم، بین شما و کسانی مانند ملا ایاز و داکتر یونس و امثالهم، نزد من، هیچ تفاوتی وجود ندارد!

– عدالت از نظر من این است که اگر کسی برای اولین بار مرتکب خطائی شد، او را ببخشم. اولین گناه آدم خوردن گندم بود. آیا این عمل عادلانه و درست است که خدای عادل، با تمام بخشاینده و عظمت و لطف و احسانش، و با تمام علمش، بدون توجه با ناتوانی های آدم، بدون توجه به وجود و سلطه نفس اغواگر در انسان، بدون توجه اول بارگی گناه آدم و حوا، بدون توجه به استغاثه های آن ها و بدون توجه به این که شیطان را با همه قدرت فریندگی وی، خود او برای فریب آدم (انسان) موظف ساخته بود، صرف برای تثبیت یک حرف، که نمی دانم خدا چه نیازی به تثبیت آن حرف به شیطان و آزمودن انسان دارد، آدم را مورد عقاب و عذاب قرار بدهد؟ از این هم حیران کننده تر که آدم و زنش را تا ابد الابد چنان نفرین کند که هیچ موجودی کینه توز و بدنیتی بدان متشبث نمی شود؟

چقدر شرین و پرمغز است این سخن خیام برای اندیشمندان، که در واقع نقد افکار عوام است، تا نقد افکار و کردار خدائی که این عوام کوچکش ساخته اند؛ به اندازه ذهن کوچک، پندارهای سست و عقل سبک خود!

کسی گر تخم جو در کار دارد
ز جو گندم نباید بدوریدن

**

خدایا! راست گویم فتنه ازتوست/ولی از ترس نتوانم چخیدن
لب و دندان ترکان ختا را/نبایستی چنین خوب آفریدن
که از دست و لب و دندان ایشان/به دندان دست و لب باید گزیدن
برون آری ز پرده گل رخان را/برای پرده مردم دریدن
به ما تو قوت رفتار دادی/زدنبال نکو رویان دویدن
تمام عضو با من در تلاش اند/زدام هیچ یک نتوان رهیدن
نبودی کاش در نعمات لذت/چو خربایست در صحرا چریدن
چرا بایست از هول قیامت/چنین تشویشها بر دل کشیدن
لب نیرنگ را در جام ابلیس/کند ابلیس تکلیف چشیدن
اگر ریگی به کفش خود نداری/چرا بایست شیطان آفریدن

**

تو فرمائی که شیطان را نباید / کلام بر فسادش را شنیدن
تو در جلد و رگم مأواش دادی / زند چشمک به فعل بد دویدن
اگر خود داده ای در ملک جانم / نباید بر من آزارت رسیدن
مر او را خود ز حبس خود رهاندی / که شد طرار در ایمان طریدن

**

به آهو میکنی غوغا که بگریز / به تازی هی زندی اندر دویدن
به ما فرمان دهی اندر عبادت / به شیطان در رگ جانها دویدن
به ما اصرار داری در ره راست / به او در پیچ و تاب ره بریدن
به ذات بی زوالست دون عدل است/ به روی دوست دشمن را کشیدن

**

اگر اصرار آرم ترسم از آن/ که غیظ آری و نتوانم جهیدن

**

آیا این عدالت است، که خود انسان را با آن همه ضعف و نیاز و حرص و شهوت و رغبت بجا و بیجا گرفتار پنجه های قوی موجوی به نام شیطان سازند، که با همه سلاح های سهمگین، چون نیرنگ و فریب و خدعه و صد ها حرامیگری دیگر انسان را گمراه کند، و در پایان کار نه شیطان را، که انسان را به جرم این که گمراه شده روانه دوزخ کنند؟ خیام شکایت دارد که شیطان را تو در جلد و رگ و جانم مأوا دادی، با این از من سؤال می کنی که چرا چنان شد و چرا چنان نشد؟

بیانید و ببینید و بگوئید که بی عدالتی چیست و از کجا شروع شده است. نمی گویم که از بی عدالتی ما ها، اگر واقعاً مرتکب آن شده باشیم، چیزی نگوئید؛ بگوئید، اما ساحة قضاوت های تان را در مورد عدالت و بی عدالتی ها - و سائر مطالب - تا همان جایی بگسترانید، که پای افکار شما هم در میان است!

- سدید هیچ موجودی را ملحد نمی خواند - خواه اسپینوزا باشد یا ولتر یا رام چندر یا آچیم و ارمیا و...! آن که اسپینوزا را ملحد می خواند سدید نیست؛ کسانی هستند که سدید از آن ها بنابر اقتضای بحث، به عنوان مخالفان نظریات خداشناسی اسپینوزا یاد نموده است. مثال هایی که برای نپذیرفته شدن نظریات خداشناسی اسپینوزا داده شده است از ذهن سدید تراوش نکرده است!

کسی که اسپینوزا را سگ مرده خطاب می کند، یکی از فیلسوفان برجسته اروپائی است، نه سدید. سدید تنها برای ارائه پشتمانه نظر و اندیشه خویش و شدت مخالفت حتی فیلسوفان بزرگ با برخی از نظریات اسپینوزا و این که در حوزه این مخالفت تنها سدید قرار ندارد، آن مطلب را بیان نموده است. به خاطر احترامی که به نظریات و باور های خود دارید هم اگر شده، همه الله و بلا را به گردن سدید نیندازید.

ادامه دارد

۲۰۱۸/۰۶/۰۵